

روانشناسی تربیتی

تالیف: بی. جی. گرانباخ

ترجمه: مسعود رضوی. چاپ دوم، تهران، دهخدا، ۱۳۵۱

جلد اول، مصور، جداول، نمودار، ۲۴ سم

منابع و مأخذ بزبان انگلیسی.

طی چند دهه گذشته روانشناسی تربیتی به سرعت در چارچوب رشته‌های دیگر علم روانشناسی رشد کرده است. تاکنون در رشته‌های روانشناسی تربیتی، تکامل کودک، یادگیری، اندازه‌گیری و بهداشت روانی را غالباً بصورت مستقل از یکدیگر تعلیم داده‌اند.

زمانی نویسندگان این رشته گمان می‌بردند که این رشته با روانشناسی عمومی یا روانشناسی رشد یکی است و ضمن گفتگو دربارهٔ هر یک از این دو رشته برای پرورش دقت و حافظه و ادراک و هیجانها توصیه‌هایی می‌کردند. در عمل دیده شده که بحث درباره این پدیده‌ها، یعنی اجزاء مختلف شخصیت آدمی، به‌طور جداگانه اگر محال نباشد بسیار دشوار است و در بعضی از موارد به‌کلی بی‌پوده و غیرعملی است. پس از چندی مبحث یادگیری و بهداشت روانی و حتی بخش‌هایی از جامعه‌شناسی به کتابهای روانشناسی تربیتی افزوده شد و نویسندگان این علم به معرفی نظریه‌های صوری هر یک از این مباحث پرداختند. سپس تقایم بتدریج جبران گردید و نویسندگان در رشته روانشناسی تربیتی بین جنبه‌های مختلف این علم ارزنده وحدت و همسازی بهتری بوجود آوردند.

گرانباخ مولف کتاب معتقد به چهار خاصیت در روانشناسی تربیتی می‌باشد، که عبارتند از:

۱- روانشناسی تربیتی باید با مشکلات مدرسه مربوط باشد و اگر محدود به مطالعات آکادمیک باشد فایده مطلوب از آن بدست نخواهد آمد، اگر معلم یا دانشجوی تربیت معلم رابطه اصول را با محیط درس تشخیص ندهد، محتملاً یادگیری آن اصل تغییری در رفتار وی پدید نخواهد آورد. نویسنده این کتاب سعی کرده تا هر اصلی را به طریقی معرفی کند که اهمیت عملی اش آشکار باشد، و بعضی از مباحثی را که رابطه آشکاری با مسائل مدرسه ندارد در کتاب ذکر نکرده است.

۲- روانشناسی تربیتی باید بر بنیاد پژوهش استوار باشد. معلم همواره در معرض حمله کسانی است که فقط میدانند چگونه باید هدفها و روش کار را تغییر داد. همه این بدعت گذران با ظاهری حق به جانب درباره اندیشه های خود سخن میگویند، اما معلمی که همواره چشم به راه شواهد تازه است، میداند که از همه این نقشه ها فقط تعداد معدودی ارزش جدی دارند. روانشناسی تربیتی نباید در ترویج روشهای تربیتی که در محافل حرفه ای شهرت دارند، سهمی داشته باشد، بخصوص در جایی که روشهای دیگری نیز بهمان اندازه با شواهد منطبق باشند. مولف در این مورد به چند اندیشه که فقط به شواهدی ضعیف متکی هستند یاد کرده و این اندیشه ها در زمینه رهبری کلاس درس میباشد که دانشجو میتواند درباره آن فکر کند، ولی شواهد مربوط به آنها ناچیز و متزلزل است.

۳- روانشناسی تربیتی باید چندان پیچیده باشد که در گفتگو از رفتار آدمی حق مطلب را ادا کند. دانشجو از بیان پیچیده بودن هراسان میشود، از تعمیم های ساده این علم درباره مردمان و دستور العمل های آن برای افراد ناراضی تر خواهد شد. در کتاب سعی شده که در باب تفاوت های فردی و مسائل یادگیری به صورتی بحث شود و دانشجو بداند که در هر حکمی چه عواملی را باید در نظر بگیرد.

۴- روانشناسی تربیتی باید روشن باشد. معلمان موقعی خوب تربیت میشوند که روانشناسی تربیتی را درست فهمیده باشند. روانشناسی تربیتی را باید روشن و با مثالهای عینی مصداق اصول آن مطرح نمود، در این زمینه مولف تا اندازه ای به هدف نزدیک شده و تاریخچه های فردی که در چند فصل کتاب آورده حاصل مشاهدات عینی او میباشد.

لی جی گرانباخ یکی از علما و چهره های درخشان روانشناسی تربیتی عصر حاضر میباشد که در کتاب خود با استفاده از آخرین تحقیقات علمی روانشناسی و پژوهش و یافته های روانشناسی در پانزده سال اخیر تازگی هائی بوجود آورده که علاوه بر توفیق کافی در ایجاد وحدت و همسازی بین مباحث مختلف

از فاصله نظر و عمل تا حد زیادی کاسته است به طوری که با مطالعه کتاب در بسیاری از زمینه‌ها میتوان به آسانی به عمل راه یافت.

کتاب از سه بخش اساسی از جمله روانشناسی و مشکلات مدرسه و آمادگی و تکامل آن و بالاخره اکتساب مهارتها، اندیشه‌ها و رویه‌ها تشکیل شده و هر کدام از این بخش‌ها شامل فصولی چون روانشناسی در خدمت تعلیم و تربیت، معلم برای چه میکوشد، مقدماتی در باب یادگیری، سیر تکامل، تفاوت خصوصیات دانش‌آموزان، سنجش آمادگی، تواناییها تفسیر و کار بستن تست‌های توانائی و مهارتها میباشد که نویسنده بطور مفصل مورد بحث و بررسی قرار داده است.

کتاب در مجموع در سطح تعلیماتی دانشگاهی است که میتواند برای دانشسراهای تربیت معلم بسیار مفید باشد. اما به نظر میرسد که در مقدمه بسیاری از فصول، مشاهدات و توصیفها از سطح آکادمیک نزول کرده و در مواردی به بحث‌های روانشناسی برخی مجلات هفتگی نزدیک شده است. در مبحث آزمونهای هوش، نسبی بودن و اعتباری بودن آزمونهای رایج و ارتباط آن با محیط فرهنگی و اجتماعی، چنانکه باید مورد بررسی قرار نگرفته است و روی نقش عامل ژنتیک در تعیین ضریب هوشی بیش از حد تاکید شده است.

کتاب فاقد واژه‌نامه است که در پایان کتاب میتواند وسیله مناسبی در فهم بیشتر مطالب و انطباق آن با لغات مورد استفاده در ترجمه باشد. نکته قابل توجه دیگری که در مورد ترجمه کتاب باید به آن اشاره کرد مساله انتخاب معادلهاست. برای کلمه انگلیسی Attitude معادل فارسی رویه بکار رفته است که چندان گویا نیست، چرا که بهتر مینماید در این مورد لغت بازخورد مورد استفاده قرار گیرد و یا آنکه در مقابل Range معادل فارسی رج انتخاب شده است.

ترجمه کتاب از یکدستی کامل برخوردار نیست. با اینکه در مواردی جمله‌ها روان است، لکن در برخی از موارد ترجمه تا حدودی تحت‌اللفظی مینماید. مثلا: والدین پیش‌بینی کردند که معدل ردیفبندی جوانان درباره جوانان خواهد بود. جوانان پیش‌بینی کردند که معدل ردیفبندی والدین ۲٫۸ خواهد بود (ص ۱۵۶). و یا تفاعل طبیعت زیستی و تجربه (ص ۱۲۰) و نیز «شرحی از یک تکامل سالم». فصلی از کتاب به بحث درباره تکامل اختصاص داده شده است اما مترجم محترم نمیگوید که تکامل ترجمه چه لفظی است و تا چه حد میتواند در روانشناسی معنی دار باشد. باینهمه باید گفت که مترجم در برگزیدن کتاب برای ترجمه حسن انتخاب کافی داشته است و زحمت او درخور قدردانی است.